

لذت ملی - یک قصه موفقیت؟ (قسمت اول)

اکثریت قریب باتفاق محققان و تاریخدانان معاصر معتقدند که ملت پدیده نسبتاً جدیدی است و باید انرا همچون یک ساختار اجتماعی و سیاسی مدرن درک نمود. همچنین آنان، با وجود اختلافات فاحش تئوریکی در مورد ناسیونالیسم، بر این موضوع اتفاق نظر دارند که ناسیونالیسم فرآورده مدرنیته است. ما امروز با تئوریهای مختلفی در مورد شرایط تاریخی ویژه ای که ناسیونالیسم در آن شکل گرفت روبرو هستیم، اما این تئوریها عمدتاً به مسأله باز تولید ناسیونالیسم نمی پردازند و سئوالات بسیاری را بی پاسخ می گذارند. چه چیزی می تواند عمر نسبتاً دراز و چند صد ساله ناسیونالیسم را توضیح دهد و چرا آن پابرجا می ماند؟ چرا هویت ملی اینقدر قوی است؟ آیا اجبار، سنت و سکون می تواند دلیل سخت جانی ناسیونالیسم باشد؟ چرا انسانها بخاطر ملت حاضر به کشته شدن و کشتن هستند؟ آیا شرایط فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و تاریخی می تواند همه اینها را توضیح دهد؟ آیا ناسیونالیسم خوب و بد وجود دارد؟ و .. یانیس استاوراکاکیس، محقق یونانی، تلاش می کند در تئوری خود با استفاده از روانکاوی و نظریات لاکان به توضیح پدیده ناسیونالیسم بپردازد. استاوراکاکیس از نظریه پردازان معروفی است که می کوشد تا روانکاوی را در آنالیز سیاسی و فرهنگی بکار برد. او در یکی از آخرین کتابهای خود، چپ لاکانی، به تحلیل ناسیونالیسم با استفاده از نظریه لذت لاکان می پردازد. در اینجا در طی دو مقاله، شما می توانید با نظریات وی در مورد ناسیونالیسم آشنا شوید. در ابتدا، در مقاله کوتاهی از پر اندرش سورد، خلاصه ای از نظریه لذت لاکان و رئوس نظریات استاوراکاکیس به نظر شما می رسد. در قسمت دوم، متن کامل و طولانی مقاله یانیس استاوراکاکیس در مورد ناسیونالیسم را می توانید بخوانید. لطفاً بخاطر داشته باشید که مقدمه کوتاه قسمت اول، برای درک بهتر نظریات استاوراکاکیس لازم بوده و ما خواندن انرا به خوانندگان عزیز توصیه می- نمائیم.

مقدمه‌ای کوتاه بر لاکان و تئوری ناسیونالیسم استاوراکاکیس

اثر: پر- اندرش سورد

برگردان: رضا جاسکی

نظریه اجتماعی لاکانی را میتوان به طور کلی در میان دیدگاه ساختارگرایی اجتماعی جای داد. مشخصه ساختارگرایی اجتماعی داشتن دیدگاهی انتقادی به دانش بدیهی و تأکید بر رابطه بین قدرت و دانش است؛ و به دانش به دیده یک محصول اجتماعی و در نتیجه چون محصولی از جامعه در روابط قدرت غالب نگریده می‌شود. در آن همچنین نقش زبان در ساختار جهان بینی انسانی و اهمیت اش در زمینه‌های تاریخی و فرهنگی، جائیکه این ساختارها ظاهر می‌شوند، برجسته می‌گردد.

به عبارت دیگر، نسخه استاندارد ساختارگرایی اجتماعی بطور عمده حول مسائل زبان شناسی، نشانه شناسی*، یا استدلالی می‌چرخد. ایده اصلی این است که معنی بر اساس قوانین ساختاری زبان ساخته می‌شود و یا به عبارتی هیچیک از واژه‌ها دارای نوعی معنی درونی و مثبت نمی‌باشند. در عوض، آنها مفهومی منفی و نسبی از طریق جدا شدن و در نظر گرفتن در مقایسه با واژه‌های دیگر پیدا می‌کنند. به عنوان مثال، مفهومی

* نشانه شناسی علمی است که به بررسی انواع نشانه‌ها، عوامل حاضر در فرایند تولید و مبادله و تعبیر آنها، و نیز قواعد حاکم بر نشانه‌ها می‌پردازد. این رشته با سخنرانی‌های زبانشناس سوئیسی فردینان دو سوسور در دانشگاه ژنو آغاز گشت. افلاطون رابطه میان واژه و شیء را یک رابطه حقیقی می‌دانست ولی سوسور آن را دلخواه تلقی می‌نمود و پیوند میان واژه و شیء و همچنین واژه و مفهوم را زاده یک همگرایی و هم‌رایی اجتماعی میدانست. او در توضیح نشانه‌شناسی می‌گوید: می‌توان علمی را تصور کرد که به مطالعه زندگی نشانه‌ها در یک جامعه بپردازد. این علم بخشی از روان‌شناسی اجتماعی و در نتیجه روان‌شناسی عمومی خواهد بود. نشانه‌شناسی معلوم می‌کند که نشانه‌ها از چه تشکیل شده‌اند و چه قوانینی بر آنها حکم فرماست. م

مانند «سوئدی» فقط اگر چیز دیگری، چیزی غیر سوئدی وجود داشته باشد که مشخص کند غیر سوئدی چیست و سوئدی بتواند با آن مقایسه گردد، معنی دار می شود. به عبارت دیگر، «درون» وجود ندارد، بلکه فقط یک «ساختار بیرونی» که مرزهای درون را مشخص می کند، وجود دارد و بدین وسیله بدان هویت اش را می بخشد.

اضافه بر این، بر اساس ساختارگرایی و درک پسا ساختارگرایی زبان یک سیستم خود مرجعی است. وقتی که ما برای معنی یک کلمه به فرهنگ لغت مراجعه می کنیم، کلمات مترادف بیشتری می یابیم که بنوبه خود معانی اشان فقط توسط کلمات دیگر قابل بیان است. این بدان معنی است که کل سیستم زبان برای ساخت معنی هر کلمه مشخص دخیل است. عکس این قضیه نیز درست است: هر تغییری در معنی کلمه معینی، بر روابط همه کلمات دیگر در سیستم تأثیر می گذارد.

با نگاه کردن از این زاویه، ترفند اساسی سیاسی این است که معانی بعضی از کلمات کلیدی را به گونه ای عوض کند که جهان بینی ها و یا منافع مشخصی را، به ضرر دیگر دیدگاهها و منافع، ترویج کند. و یا به بیان رادیکال تری: فرم نهایی دستکاری ایدئولوژیک می تواند این باشد که فهم معنی به مثابه چیزی که در نتیجه اثر متقابل انسانی ایجاد می شود، را از بین ببرد و برای همیشه یک دیدگاه مشخص و محکمی از جهان را ثابت کند. اگر چه این امر در عمل غیر ممکن است، اما این جاه طلبی دیکتاتورمآبانه در همه ایدئولوژی ها و دانشهایی که ادعای زدنِ حرف آخر را در مورد جهان می کنند، وجود دارد. به عنوان یک قاعده، تئوری های ساختارگرایی چنین مفروضات ذاتی را رد می کنند و در عوض تأکید بر این دارند که باید به هر نظم اجتماعی تاریخی همچون یک پیکر بندی منحصر بفرد نگریست و نمی توان انرا در حد یک اصطلاح برای یک فرم عمومی کاهش داد.

بطور عمده، این نقاط حرکت شامل دیدگاه روانکاوی که ما در اینجا بحث خواهیم کرد، نیز می شود. اما آنها در کنار قوانین مربوط به ایجاد معانی، بر یک بعد دیگر که در اکثر تحلیل های ساختارگرایی اجتماعی غایب است، تأکید دارند. این بُعد مربوط به جنبه احساسی یا عاطفی بوده و به مثابه یک جزء لازم در توضیح اینکه چرا و چگونه انسانها «زندانی» سیستمهای ایدئولوژیکی می شوند، در نظر گرفته می شود. نکته اصلی در اینجا این است که ایجاد معنی در سطح زبانی یا گفتمانی - قدرت نمادی - بدون ثبت بنیادی سرمایه گذاری عاطفی که وفاداری احساسی انسانها به

جهان بینی های مشخص را تضمین می کند، از نظر ایدئولوژیکی بی تأثیر خواهد بود. جنبه مشترک تئوریهای اجتماعی لاکانی این است که آنها تلاش دارند درست این «موتور» عاطفی که در پشت تعیین هویت اجتماعی قرار دارند را شناسایی کنند.^۱

یانیس استاوراکاکیس و لذت ملی

در مقاله «لذت ملی - یک قصه موفقیت؟»، یانیس استاوراکاکیس محقق علوم سیاسی، به توضیح ناسیونالیسم بر مبنای تئوری لاکان می پردازد. مشکل نظری که استاوراکاکیس شناسایی می کند در این مورد است که به چه دلیلی ناسیونالیسم می تواند اینقدر پایدار بوده و عمر طولانی داشته باشد، با وجود آنکه موضوع هویت اجتماعی، ملت، یک عنصر صرفاً اسطوره ای و افسانه ای است. شیوه تحلیلی معمولی در مطالعه ناسیونالیسم، این موضوع را برجسته می کند که طبعاً ملت پنداشتی نسبتاً جدید است و بر کاراکتر ساختاری آن تأکید دارد، اما هیچ جواب مشخصی در رابطه با این سؤال ندارد که چرا وفاداری درست نسبت به این پندارها اینقدر زیاد است؟ چرا ناسیونالیسم تبدیل به یک داستان موفقیت آمیز شده است؟

برای تدوین پاسخی به این سؤال، استاوراکاکیس به نظریه لاکان در باره دیالکتیک بین غیاب، میل و لذت سوژه رجوع می کند. منظور از غیاب و فقدان در اینجا، ناتوانی انسان در ایجاد یک هویت با ثبات می باشد. انسان ها به مثابه موجودات متکلم مجبور هستند که هویت های خود را بر پایه نشانه هایی که در جهان های نمادی در گردش هستند و یا در گفتمان و گفت و شنودهایی که آنها در کودکی دارند، ایجاد نمایند. یافتن هویت شخصی برای یک کودک به معنی شناسایی خود با چیز دیگری، یا به عبارتی دیگر هویت هایی که فرهنگ در اختیار او قرار می دهد، می باشد. این پروسه متناقض - «خود را یافتن» از طریق تبدیل شدن به دیگری - نیاز به تسلیم فرد به نظم نمادی «گروه» دارد. آن جنبه هایی از وجود فردی که

۱ برای بحث گسترده تر در مورد بعد عاطفی سیاسی و ارتباط آن با تئوری سیاسی رادیکال، نگاه کنید به اثر: اسلاوی زیژک، عنییت ایدئولوژی؛ یانیس استاوراکاکیس، لاکان و امر سیاسی، و چپ لاکانی؛ روانکاوی، تئوری، سیاست؛ جیسون گلینوس و دیوید هاوارد، منطق توضیح انتقادی در تئوری اجتماعی و سیاسی؛ تاد مک گون، لذتی که ما نداریم.

متناسب با هویت‌های قابل دسترس نیستند، بایستی انکار شوند. لاکان بدین گونه مفهوم فرویدی «اختگی» را مطرح می‌کند؛ در اینجا اختگی نه بعنوان ترس از قطع عضوی از بدن، بلکه به مثابه اجبار در زندگی در جهانی از نمادهای انتزاعی که هرگز بطور کامل با تجربه وجودی فرد مطابقت ندارد، می‌باشد.

به نوبه خود، اخته کردن در امر نمادی منجر به تجربه جدایی و از خود بیگانگی می‌گردد، که ما می‌توانیم انرا به مثابه یک «کسری هویت»، یک حالت عدم رضایت توصیف کنیم، بطوری که ما احساس می‌کنیم چیز مهمی را از دست داده ایم و «کامل» نیستیم. ورود به جامعه (جدایی از مادر، پذیرش ممنوعیت زنا با محارم، تبعیت از «گروه») نیاز به گرفتن یک قربانی اولیه از یک لذت پیش-نمادی دارد. این لذت، آن چیزی است که لاکان سعی به تجسم آن با استفاده از مفهوم پیچیده «jouissance»^۲ دارد، و آن درست فقدان لذتی کامل می‌باشد که نیروی محرکه میل تعیین هویت است - امید آنکه دوباره از طریق یافتن خود در گفتمان، این لذت کامل شود. برای استوارا کاکیس این جنبه لذت، اولین عنصر در توضیح نیروی متصل کننده ناسیونالیسم می‌باشد: ناسیونالیسم وعده یک قلعه مستحکم برای هویت‌های بی ثبات ما، از طریق دادن بافت و معنی به یک داستان مشترک، را می‌دهد.

با این حال، تعیین هویت به اندازه کافی برای از بین بردن فقدان و غیاب کافی نیست، زیرا فقدان فقط بر سطح ذهنی تأثیر ندارد، حتی گفتمان ملی خود نیز بخاطر فقدان معیوب است، زیرا آن نیز نمی‌تواند خود را به عنوان مفهوم مثبتی فرم دهد. به این ترتیب، ناسیونالیسم همان مشکل اساسی را دارد که موجود تعیین هویت شونده ملی. موضوع برای یافتن کمال از دست رفته خود، ضمانتی برای ذات پایدار خود، به ناسیونالیسم پناه می‌برد - اما ناسیونالیسم خود برای یافتن ذات خویش یا گارانتی باید به کجا پناه ببرد؟

همانطور که ما در ابتدا اشاره داشتیم، معنی استدلالی فقط می‌تواند بصورت نسبی و منفی، از طریق ایجاد یک ساختار خارجی بوجود آید. این بدان معنی است که سیستم‌های معنایی استدلالی نمی‌توانند تکیه بر

۲ این اصطلاح به طور مستقیم قابل ترجمه شدن نیست، چرا که در فرانسه دارای معنای مستقیم جنسی در ارتباط با «ارگاسم» است، معنایی که در واژه کلی‌تر «لذت» وجود ندارد. در این ترجمه از اصطلاح لذت با وجود همه کاستی‌های آن استفاده می‌شود.

پشتیبانی چیزی واقعی کنند. آن‌ها فقط می‌توانند از تضاد بین هویت‌های شکل گرفته تاریخی و غیر یکسان و حذف کننده نشأت بگیرند. اما حذف کنندگی امری آسیب‌پذیر و زودشکن است، و هرگز قویتر از روابط قدرت حاکم نمی‌باشد. همیشه نیروهای انتاگونیستی تهدید به بازگشت و از بین بردن هویت مثبت عناصر «داخل» را می‌کنند. بنابراین «ما» ناسیونالیسم فقط از نظر رسمی وابسته به «انها» نیست، بلکه این «انها» نیز از قبل به عنوان قسمتی از ساختار داخلی حضور داشته و فقط می‌تواند به عنوان چیزی «خارجی»، از طریق اعمال مداوم قدرت که حذف کنندگی را تثبیت می‌کند، ایجاد شود.

در اینجا است که عنصر دوم تحلیل استواراکاکیس، یعنی فانتزی، پای به میدان می‌گذارد. در روانکاوی لاکانی، فانتزی به مثابه یک حفاظ که انتاگونیسم درونی گفتمان را می‌پوشاند، عمل می‌کند، طوریکه فرد نیازی به مواجهه با ناممکنی هویت خود را ندارد. بدین ترتیب امید به پس گرفتن لذت و رضایت میل حفظ می‌گردد، با وجود آنکه فقدان در گفتمان پا بر جاست. میل می‌تواند به چرخش حول هدف غیر ممکن ادامه دهد، تو گویی که چنین چیزی واقعاً وجود داشته باشد؛ اما بدون آنکه انقدر به لذت نزدیک شود طوری که میل نابود گردد و خود سوژه از بین برود.

استواراکاکیس همانند اسلاوی زیژک و چند تن دیگر از نظریه پردازان صاحب نظر لاکانی اشاره به این دارد که چگونه فانتزی ایدئولوژیکی در یک تحول خیالی خود را بیان می‌کند؛ در جاییکه ناممکنی داخلی گفتمان بمثابه یک تهدید خارجی ظاهر می‌شود، بایستی از سر راه بر داشته شود، تا آنکه بتوان لذت را پس گرفت و ملت بتواند به «دوران طلایی» خود بازگردد و سرنوشت خیالی خود را جامه عمل بپوشاند. اغلب در مورد ناسیونالیسم موضوع عبارت از شناسایی چهره دشمنی است که تهدیدی بر علیه جامعه «ما» یا «شیوه زندگی ما» می‌باشد. در میان افراد مشکوک، یهودی، مسلمان، «مهاجر» بطور کلی، قدرت نظامی همسایه و یا نیروی رقابت اقتصادی آن و غیره قرار دارند. اما همچنین دشمن می‌تواند یک خائن ستون پنجمی «در میان ما» باشد. در اینجا شکل اساسی حمله ناسیونالیستی و نفوذاشیستی زمان ما، علیه «مارکسیست‌های فرهنگی»، «فمینیست‌های دولتی»، «طالبان جنسیتی» و «طرفداران تکثر فرهنگی» که مانند عاملین دشمن، فکر و ذکرشان از بین بردن جامعه سوئد می‌باشد، است. (جالب اینجا است که این تنفر بر علیه جنبش چپ و جنبش زنان که فاقد قدرت واقعی هستند، می‌باشد. نیروهای جامعه که

بطور عمیقی زندگی روزمره انسان‌ها را تنظیم می‌کنند - انباشت سرمایه، مرد سالاری و نژادپرستی ساختاری - به هیچوجه هدف این انتقاد تخیلی ناسیونالیستی نیستند.)

عنصر سوم در تجزیه و تحلیل استاوراکاکیس از ناسیونالیسم مربوط به یادآوری‌های به ظاهر ناچیز در مورد تعلق ملی، که ما هر روز بطور روزمره با آن روبرو هستیم، می‌باشد؛ چیزی که مایکل بیلیگ آنرا «ناسیونالیسم مبتذل» و پیش پا افتاده نامیده است: حوادث ورزشی در تلویزیون، جشن‌های مشترک، پرچم‌های ساختمانهای دولتی، عکس پدر بزرگ از زمان جنگ - بطور خلاصه همه چیزهای کوچک، شیوه‌ها و ادابی که باعث می‌شود «انسانها در دنیای امروز ملیت خود را فراموش نکنند» و در نتیجه آنها را برای بسیج ملی، وقتی که دولت بدان نیاز دارد، آماده می‌سازد.^۳

بنا بر استاوراکاکیس این عادات و اداب و رسوم، «شیوه زندگی ما»، دارای نقشی ایدئولوژیک است که به سوژه ملی، پیش مزه لذت ملی (آنچه که او «لذت جزئی» می‌نامد) را می‌دهد و بدین طریق تأیید میکند که ملت وجود دارد. اما او معتقد است که در واقعیت، «شیوه زندگی ما» فقط نامی است بر شیوه هر ملت برای ایجاد رابطه ویژه خود نسبت به فقدان لذت کامل ملی. عادات مختلف غذا خوردن ملی نمونه جالبی در این رابطه می‌باشد. در اینجا لذتی جزئی وجود دارد که با گروه بزرگتری، یک «ما»، تقسیم می‌شود. اما جالب‌تر این است، وقتی چیزی خورده شود که در فرهنگهای دیگر غیر قابل خوردن و یا ناخوشایند است، این لذت رو به افزایش می‌گذارد؛ چرا که این امر تأییدی بر این موضوع است که «دیگران» نمی‌توانند در «چیز ما» شریک باشند، «cosa nostra» [کوزا نوسترا به زبان ایتالیایی معنی چیز ما را می‌دهد و نام دیگر مافیا است. م] ملت. «انها» هرگز نمی‌توانند مانند «ما» شوند.

تأکید استاوراکاکیس بر منطق لذت، به معنی نادیده گرفتن عوامل دیگر اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی که نیز ناسیونالیسم را شکل می‌دهند نمی‌باشد. اما این تجزیه و تحلیل بعد دیگری را که براحتی نادیده گرفته می‌شود، یعنی اینکه ناسیونالیسم همیشه بر یک پشتوانه ساختاری از تخیلات کور و ناپسند در مورد «دیگری» استوار است، را خاطر نشان می‌سازد. از این رو استاوراکاکیس تلاشهای معمولی در تمایز اشکال خوش خیم و بد خیم ناسیونالیسم را رد می‌کند. حذف کردن یک شرط لازم برای

ناسیونالیسم است و تاثیری که این حذف کردن از خود بجای می گذارد، همیشه می تواند به دیو سازی، نفرت و خشونت منتهی شود.

متن حاضر از نشریه فرونسیس شماره ۴۴-۴۵ بر گرفته شده است.

Per-Anders Svärd, Fronesis 44-45, pages 166-170